

واکاوی حضور داعش در افغانستان در پرتو ناامنی داخلی

رشید رکابیان^۱

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۹/۲۰

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۹/۲۴

چکیده: هدف این مقاله، بررسی تأثیر وضعیت آشوب‌زده‌ی فعلی افغانستان بر حضور داعش به این کشور است. داعش از سال ۲۰۱۵ در افغانستان حضور یافت و علی‌رغم اختلافاتی که با طالبان داشت اما به لحاظ روش مبارزه با دولت مرکزی در جنگ بودند و پس از به قدرت رسیدن طالبان مخالفت علنی خود را با طالبان اعلام کرده و عملیات تروریستی و خشن خود را گسترش داده و حوزه نفوذ خود را در چندماه گذشته گسترش دادند و به نظر در تحولات آینده افغانستان بسیار مخرب تر ظاهر شوند؛ و بحران ناامنی را در این کشور گسترده‌تر کنند و تا این شرایط در افغانستان وجود دارد امنیت با حضور داعش به این کشور بازگردانده نمی‌شود. سؤال موردنظر در این مقاله عبارت است از اینکه مؤلفه‌های فعال در بحران سیاسی - امنیتی افغانستان کدامند و چگونه زمینه را برای حضور قدرتمند و زایش داعش فراهم می‌آورند؟ نتایج تحقیق، نشان می‌دهند که بحران سیاسی و چالش امنیتی حادث‌شده در افغانستان از سه سطح فرهنگی - اجتماعی، اقتصادی - سیاسی و نیز ژئوپلیتیکی نشأت می‌گیرد. در سطح فرهنگی - اجتماعی عنصر و شاه‌کلید «قبیله محوری»، در سطح اقتصادی عنصر «فقر-بیکاری»، در سطح سیاسی «خلأ قدرت داخلی» و در سطح ژئوپلیتیکی «رقابت قدرت‌های منطقه‌ای و فرا منطقه‌ای» حائز اهمیت هستند. خشونت‌های داخلی بین هویت‌های متعارض نه تنها مانع شکل‌گیری اقتدار مدنی فراگیر بوده، بلکه فضا را برای مداخلات قدرت‌های خارجی از طریق پشتیبانی از هر یک از هویت‌های درگیر را فراهم کرده است. بحران داخلی افغانستان، راه‌حل نظامی ندارد و مذاکره باهدف به تعادل رساندن گروه‌های درگیر، تنها راه‌حل قابل‌تصور برای پایان این بحران است. درغیراین‌صورت گروهایی همچون داعش، امکان و انگیزه‌ی بسیار بالایی برای کنشگری در افغانستان دارند.

واژگان اصلی: داعش، افغانستان، جنگ‌های داخلی، بحران سیاسی، هویت‌های متعارض.

۱. دانشیار گروه علوم سیاسی دانشگاه ایت الله بروجردی، بروجرد، ایران (نویسنده مسئول)

مقدمه

فهم ریشه‌های بحران و آشوب از جمله موضوعات مهمی است که در قلمرو مطالعات بین‌المللی و منطقه‌ای از اهمیت و جایگاه خاصی برخوردار است. هر بحرانی در درون خود متغیرهای عمل‌کننده‌ای را می‌پرورد که در صورت فقدان توانایی بر مدیریت و یا کنترل آن، به سطح فزاینده‌تری می‌رسد. در این وضعیت جغرافیای درگیر بحران به وضعیت «ژئوپلیتیک آشوب» می‌رسد. در این وضعیت، قطعاً بخشی از نیروهای عمل‌کننده، از ایدئولوژی‌های متعارض برخوردار بوده که سبب تصاعد بحران می‌شود. غالباً زمینه‌های گسترش بحران را بایستی در درون ژئوپلیتیک بحران زده جستجو کرد. در این وضعیت غالباً خلأ قدرت، فقدان یک اقتدار مرکزی کارآمد (فرومانده شدن دولت)، فرهنگ سیاسی حاکم بر جامعه (قبیله‌ای بودن جامعه)، وجود هویت‌های سیاسی متعارض، وجود منابع عظیم ثروت همچون نفت-گاز، منابع معدنی، تریاک (عصر اقتصاد سیاسی) جستجو کرد. در این وضعیت، نیروهای مداخله‌گر خارجی امکان ورود به عرصه بحرانی را بیش‌ازپیش پیدا می‌کنند که سبب تصاعد مجدد بحران می‌شود. همه عناصر فوق سبب شده است که فضای امنیتی کشور افغانستان بسیار شکننده شود. مراد از وضعیت شکنندگی این است که هیچ‌یک از نیروها توان غلبه بر سایر گروه‌ها را نداشته و فضای امنیتی درگیر منازعات، فرسایشی می‌شود.

در افغانستان حمله طالبان در تابستان ۱۴۰۰ (۲۰۲۱) نشانه روشنی است بر ناتوانی دولت مرکزی و عدم امکان رسیدن به توافق سیاسی که بتواند امنیت را به افغانستان برگرداند. ساختار قبیله‌ای افغانستان و عدم حضور مردم در عرصه سیاسی، امکان حرکت به سمت دموکراتیک شدن، فضای افغانستان را با مشکل مواجه می‌کند. همچنین وجود منابع معدنی، تقاضا برای مداخله نیروهای خارجی (ترکیه، پاکستان، کشورهای عربی، چین، آمریکا) را در حفظ منافع خود افزایش می‌دهد. از سوی دیگر نشانگان افزایش نفرت داعش در افغانستان نگرانی‌هایی را به وجود آورده است. در کنار هم نهادن این مؤلفه‌ها، سبب می‌شود تا حدس‌هایی قوی در مورد آینده داعش در افغانستان زد. این تحولات را می‌توان به‌عنوان زمینه بازگشت داعش به افغانستان در نظر گرفت و بر اساس آن، آینده وضعیت آشوب‌زده افغانستان را تحلیل کرد. به دیگر بیان در پژوهش حاضر به این پرسش پرداخته می‌شود که عوامل و مؤلفه‌های فعال در بحران سیاسی - امنیتی افغانستان چگونه زمینه را برای حضور قدرتمند و زایش داعش فراهم می‌آورند؟ فرضیه تحقیق: بحران سیاسی و چالش امنیتی حادث شده در افغانستان که ناشی از سه سطح فرهنگی- اجتماعی، اقتصادی- سیاسی و نیز ژئوپلیتیکی نشأت است زمینه و انگیزه‌ی بسیار بالایی را برای کنشگری داعش در افغانستان فراهم کرده است. به‌منظور پاسخ به این پرسش و

آزمون نهادن فرضیه، با استفاده از نظریه امنیت اجتماعی تلاش می‌شود صورت‌بندی و نحوه قرار گرفتن شاخص‌های دخیل در هر یک از متغیرهای دخیل در پژوهش، مورد ارزیابی قرار گیرد.

۱. پیشینه تحقیق

زهره محمودی و پیرمحمد ملازهی در مقاله داعش در افغانستان؛ ماهیت، اهداف و چشم‌انداز آن، فصلنامه پژوهشنامه رسانه بین‌الملل (۱۳۹۵) داعش را تهدیدی برای کشورهای همسایه معرفی کرده است. ۲-سعید توکلی مقاله القاعده، داعش؛ افتراقات و تشابهات آفاق امنیت (۱۳۹۳)؛ ۳- رضا سیمبر و صدیقه آذین مقاله چالش‌های امنیتی سیستان و بلوچستان به دنبال حضور طالبان و داعش در افغانستان، فصلنامه مطالعات آسیای جنوب غربی (۱۳۹۸). زهره محمودی، مقاله‌ی چشم‌انداز و سناریوهای جایگاه طالبان در عرصه حکمرانی آینده افغانستان باتاکید بر رویکرد رسانه، فصلنامه پژوهشنامه رسانه بین‌الملل (۱۳۹۹)؛ در تحقیقات مذکور به حوادث قبل از سالهای ۲۰۲۱ پرداخته‌اند درحالی‌که تحقیق ذیل الذکر به حوادث داعش در افغانستان ۲۰۲۱ می‌پردازد و از این جهت بکراست.

۲. تئوری معمای امنیت اجتماعی

مطالعات امنیتی تلاش دارد تا به بررسی نقش متغیرهای مختلف در ایجاد امنیت/ناامنی، بتواند تحلیل روشن و جامعی از فرایند ایجاد امنیت در جوامع به دست دهد. یکی از مشکل‌ترین شرایط برای تحلیل امنیتی، وضعیتی است که در آن آشوب حداکثری شود و عناصر بحران‌زا متکثر و داخلی شوند و همچنین از میزان بحران‌زایی بیشتری نیز برخوردار باشند. این شرایط سبب شد که نظریه‌پردازان امنیتی از نظریه‌هایی بهره گیرند که توان تحلیل تکررات موجود در بحران را داشته باشند و فهم روشنی از عناصر داخلی محیط امنیتی داشته باشند. در این وضعیت صورت‌بندی مفاهیم محتوایی نظریه، (همچون مرجع امنیت و...) متفاوت خواهد شد.

نظریه امنیت اجتماعی^۱ از جمله نظریاتی است که به منظور تحلیل و تبیین تحولاتی ارائه شده است که در آن عناصر آشوب‌زا متکثر بوده و به بعد داخلی امنیت و مسائلی برمی‌گردد که افراد جامعه در حوزه‌های متفاوت سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، حقوقی و قضایی با آن‌ها روبه‌رو هستند. از این رو ناامنی‌هایی که ریشه داخلی دارند از امکان تصاعد و قدرت تخریب بیشتری برخوردار می‌باشند. باری

^۱ Societal Security Dilemma

بوزان از پیشگامان مطالعات امنیت اجتماعی معتقد است که خطرات ناامنی اجتماعی برای ثبات یک کشور جدی‌تر از تهدیدات خارجی است. از نظر وی ناامنی اجتماعی یکی از تهدیدات اساسی برای امنیت دولت است (Buzan, 1991: 19). تئوری معمای امنیت اجتماعی به سطح درون دولتی و منازعات و خشونت‌های اجتماعی توجه دارد.

در مباحث مربوط به مطالعات امنیتی یکی از مهم‌ترین پرسش‌ها قلمرویی است که یک نظریه امنیتی برای مفهوم امنیت تعریف می‌کنند. برخی امنیت را مضیق و محدود به آشوب‌های نظامی در نظر گرفته برخی دیگر آن را موسع تعریف کرده و به حوزه‌هایی همچون بهداشت، محیط‌زیست و ... تسری داده‌اند. در این میان نظریه امنیت اجتماعی با تغییر موضوع امنیت توانست جامع‌ترین نگاه به مقوله امنیت را ارائه دهد و توسعه‌ای قابل توجه در تحلیل از امنیت را به وجود بیاورد. در این نظریه، مرجع امنیت، دولت نیست، بلکه یک هویت جمعی است. بحث امنیت اجتماعی معطوف به حیات جمعی، هویت و ساختار اجتماعی است با این توضیح که، در بحث امنیت ملی، دولت (در مقابل جامعه)، مرجع امنیت است و در موضوع امنیت فردی، افراد، مرجع امنیت تلقی می‌شوند، اما در موضوع امنیت اجتماعی، این جامعه است که مرجع امنیت تلقی شده که در قالب گروه‌ها و هویت‌های مختلف نمود پیدا می‌کند (نصرالله زاده و صائی، ۱۳۹۷: ۵۳) از این منظر امنیت اجتماعی به معنای دفاع از یک هویت در برابر تهدیدات موجود یا به‌طور دقیق‌تر، دفاع از یک جامعه در برابر تهدیداتی است که هویت آن جامعه را نشانه گرفته است. (Waever, 2008: 581)

رابطه هویت و امنیت اجتماعی از این جهت ارتباطی وثیق است که هویت یک مفهوم و مقوله سازمان‌بخشی در بازیگر اجتماعی است (Waever, 2008: 582) در نتیجه امنیت بازیگر اجتماعی یا جامعه، ممکن است با هر چیزی که هویت آن را به خطر می‌اندازد، به خطر بیفتد. (Panić, 2009: 31) امنیت اجتماعی به توانایی یک جامعه برای حفظ خصوصیات اساسی خود در مواجهه با شرایط متغیر و علی‌رغم تهدیدات احتمالی یا واقعی "مربوط می‌شود" (Hough, 2004: 106). لذا امنیت جامعه وقتی به خطر می‌افتد که فضای ادراکی جامعه متوجه تهدیدی علیه هویت خود شود؛ زیرا هویت، منبع خلق معنا و تجربه است (Castells, 2010: 6) هویت چیزی است که جوامع را قادر می‌سازد تا خودشان را «ما» بنامند. هویت‌های «ما» و «آن‌ها» با شکل‌گیری هویت‌های جدید و افرادی که هویت‌های متفاوتی را حمل می‌کنند، به چالش کشیده می‌شوند (Buzan, 1991: 5-6) از این‌رو تغییر فضای ادراکی احتمال بسیار زیادی با تغییر فضای عملیاتی مواجه می‌شود و به اصطلاح احساس تهدید هویتی در جامعه عینیت می‌یابد.

فرایند ایجاد ناامنی به این صورت است که هویت‌های فرو ملی در مواجهه با هویت‌های رقیب همانند یک شبه‌دولتی عمل می‌کنند. از آنجایی که این نیروها در درون جامعه دست به کنش می‌زنند در واقع جامعه و امنیت اجتماعی، همسنگ دولت تلقی می‌شود. درست همانند معمای امنیت در سطح تحلیل ملی، بحران در سطح تحلیل اجتماعی از نقطه «ابهام» آغاز می‌شود که دولت تصویر «دیگربودهای هویتی» را با تصویر «دشمن» ادراک می‌کند، برای دفاع از حاکمیت خود به تسلیحات متوسل می‌شوند، جوامع و گروه‌های درون‌دولتی هویت‌های متعارض نیز برای دفاع از هویت خود، ممکن است متوسل به سلاح و ابزار زور شوند. به دیگر بیان در معمای امنیت اجتماعی، برخورداری یک هویت، در عدم برخورداری دیگری معنا پیدا می‌کند؛ لذا، هویت‌ها به این باور می‌رسند که فقط با هزینه دیگران می‌توانند پیشرفت کنند و با رادیکال‌تر شدن ترس‌ها و سوءظن‌های داخلی بین هویت‌های موجود، خشونت و تنازع شکل می‌گیرد (Abazi, 2003:99)

تداوم این ادراکات سبب تصاعد بحران ابتدا در سطح ادراک ذهنی و سپس در سطح عملیاتی می‌شود. آغاز منازعات با جنگ شهری است و در نهایت زمینه‌ساز فروپاشی دولت‌های چند هویتی می‌شود (روی ۱۳۸۲: ۶۹۵-۶۹۶). پیامد این امر ظهور وضعیت «آناشسی نوظهور» است و این وضعیت بسیار شبیه وضعیت سیاست بین‌الملل می‌شود؛ یعنی شبیه‌سازی امنیت داخلی به امنیت بین‌الملل. در این وضعیت گروه‌های هویتی قومی/قبیله‌ای - دینی/مذهبی باید بتوانند امنیت خود را تأمین کنند؛ چراکه در چنین شرایطی یک قدرت مرکزی توانمند وجود ندارد که ایجادکننده نظم باشد. حاصل وضعیت آناشسی ضرورت توجه به مفهوم خودیاری است؛ در نتیجه گروه‌ها، مجدد اقدام به بیشینه‌سازی قدرت می‌کنند و نتیجه‌ی آن افزایش و تصاعد افسارگسیخته بحران است. (همان: ۶۹۰) در این چرخه، حیات دولت‌ها، به حفظ حاکمیت و حیات جوامع و گروه‌های اجتماعی، به حفظ هویت وابسته است. دور دوم این چرخه به این صورت رقم می‌خورد که تنش بین دولت و زیرگروه‌های اجتماعی، علاوه بر تهدید تمامیت ارضی و استقلال سیاسی دولت، هویت آن جامعه را نیز تضعیف می‌کند. چنین درگیری‌هایی ممکن است باعث فروماندگی کامل دولت شده و بستر لازم برای مداخلات خارجی و پاک‌سازی قومی، گسترش تروریسم، مقوله پناهندگان، مسابقه تسلیحاتی، آسیب‌های زیست‌محیطی و زوال اقتصادی فراهم نماید. (Saleh, 2010: 234)

در جمع‌بندی بخش نظری می‌توان گفت که معمای امنیتی اجتماعی مبتنی بر اصول زیر است: نخست تفسیر از بازیگران اجتماعی از خود، و ساختار سیاسی که در آن اقدام به کنشگری می‌کنند؛ دوم

تفسیر بازیگران از امنیت و ابزارهای تولید امنیت؛ (Bilgic, 2012: 185) اختلال در احساس تعلق و همبستگی اعضای جامعه، تهدیدی علیه هویت و در نتیجه امنیت اجتماعی است (بوزان، ۲۰۰۰: ۳). انتخاب نظریه امنیت اجتماعی از این جهت است که به نظر می‌رسد برای توصیف وضعیت افغانستان (شناسایی شاخص‌ها)، و تبیین رابطه میان شاخص‌ها و پدیده‌های مؤثر بر ناامنی و در نهایت پیش‌بینی وضعیت آینده آن (حضور داعش در افغانستان)، سقوط دولت «غنی»، «به قدرت رسیدن طالبان» از قابلیت تحلیلی برخوردار است و می‌توان به تحلیلی جامع نسبت به وضعیت فعلی افغانستان رسید و فهمی نزدیک به واقع از این وضعیت ارائه داد. از این رو ابتدا به متغیرهای تداوم بحران سیاسی در افغانستان اشاره خواهد شد و با تبیین رابطه میان شاخص‌ها، فرضیه پژوهش (حضور داعش در افغانستان) به آزمون نهاده می‌شود.

۳. تاریخچه داعش در افغانستان

ظهور گروه موسوم به داعش را می‌توان مربوط به سال ۲۰۰۳م هم‌زمان با سقوط رژیم صدام در عراق دانست. اما با توجه به مدارک موجود، جریان فکری این گروه به سالیان گذشته بازمی‌گردد. ابتدا فعالیت این گروه در عراق آغاز شد. مؤسس این گروه «احمد فاضل الخلائله» بانام مستعار «ابو مصعب الزرقاوی» اردنی بود که با قصد ساقط کردن دولت اردن (محمودی همکاران، ۱۳۹۵: ۱۲۴) در سال ۲۰۰۰ به بن‌لادن پیوست و جماعت التوحید و جهاد را تشکیل داد (Ghosh, 2014: 25). وی در هرات به آموزش تروریست‌ها اقدام کرد و به‌رغم بعضی از اختلاف‌ها با بن‌لادن، تحت کنترل القاعده فعالیت می‌کرد (توکلی، ۱۳۹۳: ۱۶۲) او پس از اشغال عراق توسط امریکا در ۲۰۰۳ به عراق رفت و شاخه القاعده در عراق توسط وی پایه‌گذاری شد تا بتواند افراد و بودجه از القاعده جذب کند (غفاری نسب، ۱۳۹۷: ۶۵) پس از مرگ زرقاوی در ۱۵ اکتبر ۲۰۰۶ داعش عراق توسط ابو حمزه المهاجر مصری اعلام (همان) و در ۱۰ نوامبر ۲۰۰۶ بو عمر البغدادی جایگزین ابو مهاجر شد. ابو عمر در سال ۲۰۱۰ کشته شد و ابوبکر البغدادی رهبر جریان شد (Zellin, 2014) وسیله و حربه این گروه، تکفیر است و هرکس که با این امر مخالفت کند، به بدترین وضع از بین می‌رود. تکفیر بدین معناست که تمام نگرش‌ها و اعتقادات سایر مذاهب اسلامی را قبول ندارند و به شدت بر برداشت خود از اسلام تعصب دارند و آن را حق مطلق می‌دانند. از سوی دیگر، برای خود این حق را قائل‌اند که حتی مسلمانان دیگری را که آنان را قبول ندارند، به وحشی‌ترین وضع از بین ببرند. تاکتیک داعش، شورش، تروریسم

و جنگ چریکی است. داعش، تعداد زیادی حمله انتحاری توسط ملیت‌های مختلف (فرجی راد همکاران، ۱۳۹۰: ۷۸) به‌خصوص عربستانی‌ها انجام داد (al-Hayat, 2012) هسته مرکزی رهبری آن‌ها عمدتاً از کسانی هستند که در جنگ‌های زیرزمینی عراق از سال 2003 شرکت داشتند.

نخستین رویکرد داعش در راستای رسوخ و نفوذ در افغانستان، با اعلان بیعت برخی از رهبران و زعمای طالبان در سال ۲۰۱۴ میلادی صورت پذیرفت. رویکرد حضور در افغانستان از سوی داعش در سال 2015 و با گسترش روزافزون قدرت داعش در غرب آسیا رنگ و بوی واقع‌تری به خودیافت. در ابتدای کار، داعش با توزیع نوشته‌هایی که در آن تبیین اهداف، عقاید و اندیشه‌های خویش صورت پذیرفته بود، در قسمت‌های مختلف افغانستان، به‌ویژه نقاطی که پتانسیل بیشتری برای پذیرش افکار داعش داشتند، سعی در ایجاد نوعی مشروعیت و مقبولیت در میان مردم افغانستان داشت. در گام بعدی، داعش با ترسیم ژئوپلیتیک خویش در آسیای مرکزی و تحت عنوان «ولایت خراسان» نشان داد که برنامه‌های جامع در راستای نفوذ در افغانستان دارد. این برنامه‌های جامع، گرچه در ابتدا با استقبال برخی از رهبران طالبان مانند ملا عبدالرئوف خادم و یا «میرویس» مواجه شد. لکن برخی دیگر از زعمای طالبان از هرگونه بیعت با داعش امتناع کرده و به تقابل با آن پرداختند و شرایط تا درگیری‌های نظامی پراکنده در افغانستان میان طالبان و داعش پیش رفت (Fawaz, 2014: 340). در این میان، برخی رویدادها، دامنه تنش‌ها میان دولت مرکزی، طالبان و داعش را تشدید کرد. مواردی همچون تأسیس دولت اسلامی در افغانستان، وجود نیروهای نظامی بین‌المللی در این کشور، شیعیان افغانستان، دولت مرکزی ناتوان و ... لذا می‌توان، مهم‌ترین دلایل و اهداف حضور داعش در افغانستان را در موارد زیر ملاحظه کرد.

- ایجاد تنوع در جبهه‌های مبارزاتی،
 - کاستن از فشار وارده بر این گروه تکفیری در سوریه و عراق، جذب نیرو،
 - برقراری ارتباط و در صورت امکان، همکاری با گروه‌های دیگر تکفیری، گسترش قلمرو خلافت اسلامی مورد ادعای داعش در آسیای مرکزی،
 - ایجاد چالش‌های جدید منطقه‌ای و بین‌المللی به‌ویژه با اتحاد و ائتلاف با گروه‌های تروریستی تکفیری مانند سپاه صحابه، تحریک پاکستان، لشکر جهنگوی و سایر گروه‌های تندرو تکفیری منطقه، -
- بستر مساعد کشت مواد مخدر و کسب درآمد سرشار از آن (Katzman.1017: 26)

۳-۱. واکاوی شاخص‌های بحران‌زا در افغانستان

شاخص‌های بحران‌زا در افغانستان در چندحوزه موردبررسی قرار خواهند گرفت که مهم‌ترین آن‌ها عبارتند از:

۳-۱-۱. شاخص معنا بخش هویت (قبیله/دین)

نخستین شاخص معنا بخش مؤثر بر فضای ادراکی امنیتی در افغانستان وجود هویت‌های متعارض و ایدئولوژی‌های ناهمگون است. در این وضعیت فقدان یک قدرت مرکزی مقتدر، احساس ناامنی را در بین هویت‌های رقیب تقویت کرده و هر یک از این هویت‌ها را در یک وضعیت خودیاری قرار داده‌است. در بحث هویت‌های متعارض می‌بایست به دو عامل هویت قبیله‌ای و هویت دینی اشاره کرد. در بحث از هویت قبیله‌ای بایستی اشاره کرد که نقش جغرافیا بسیار اهمیت دارد و نشان از محل استقرار قبیله موردنظر است. جمعیت این کشور متشکل از گروه‌های قومی-زبانی متعدد از جمله پشتون، تاجیک، هزاره، ازبک، ایماق، ترکمن، بلوچ، پشه‌ای، نورستانی، گوجر، عرب، براهویی، قزلبا ش، پامیری، قرقیز، سادات و غیره است. حدود چهار قبیله (پشتون، تاجیک، هزاره، ازبک) در بدنه سیاسی این کشور تأثیرگذار هستند. ساختار داخلی افغانستان بر مبنای یک هویت قبیله‌ای شکل گرفته است و مردم نیز هویت خود را بر مبنای وابستگی‌های قبیله‌ای تعریف می‌کنند. قبایل در شکل‌گیری ساختار قدرت و وفاداری‌های سیاسی نقش اساسی ایفا می‌کنند. این ساختار قبیله‌ای در طول روند دولت‌سازی توسط قدرت‌های استعمارگر انگلیس، شوروی سابق و آمریکا، از زمان سلطنت محمد داود خان (۱۹۷۷) به پدیده غالب در بدنه سیاسی - اجتماعی این کشور تبدیل شد. گروه‌های مسلحی که امروزه با یکدیگر سرگرم نبرد هستند، به‌نوعی درگیر این دو هویت متقاطع را نمایندگی می‌کنند. شبه‌نظامیان داعش و طالبان و القاعده به تناسب منافع قبیله‌ای خود در جنگ داخلی این کشور، به دنبال قدرتمند که بر اساس هویت قبیله‌ای رفتار می‌کنند. پیوندهای قبیله‌ای یکی از مهم‌ترین زمینه‌های شکل‌گیری دولت در صدساله گذشته افغانستان بوده است. گروه‌های قومی، زبانی، فرهنگی و اجتماعی، پیوسته در پی انسجام و شکل‌دهی خود در یک نظام اجتماعی بزرگ‌تر هستند به‌گونه‌ای که نخبگان آن‌ها با برجسته کردن تعلق‌ها و ویژگی گروهی، برای حفظ و استمرار هویت قومی خود می‌کوشند؛ عوامل و تحولاتی متعدد وجود دارند که موجب تغییر در سطوح هویتی این گروه‌ها می‌شوند و انواعی از ملی‌گرایی قومی را در پی دارند که برای استمرار هویت قومی و جلوگیری از همانندسازی یا ادغام با سایر گروه‌ها تلاش؛ پس هرچه یک گروه قومی، دارای عوامل همبستگی بیشتر باشد، وحدت و منشأ قدرت اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی بیشتری خواهند

داشت و هویت خود را بهتر متجلی می‌سازند. (گیدنز، ۱۳۷۸: ۱۲۸) اغلب اندیشمندانی که راجع به افغانستان تحقیق می‌کنند درباره این مسئله، اجماع نظر دارند که در این سرزمین، «دولت-ملت» و هویت ملی به طور کامل هنوز شکل نگرفته و هنوز شکاف‌های «قومی-قبیله‌ای» فعال و احتمال تعارض و کشمکش وجود دارد. در شرایط فعلی، افغانستان کشوری است که هویت ملی در آن، بسیار ضعیف و کمرنگ است؛ در واقع، هویت، مجموعه‌ای از میراث است که به او تعلق دارد. هویت در گستره سرزمینی که افغانستان نامیده، دارای جنبه‌های جغرافیایی، زبانی، مذهبی و قومی است؛ البته این مسئله واضح است که هویت قومی از تأثیرگذاری بیشتری در حیات دادن به رفتارها بهره‌مند است. در جامعه افغانستان، افراد از ابتدا در جایگاهی یکسان قرار ندارند و معیارهای دسته‌بندی از جمله ویژگی‌هایی قومی و نسبی، بر جایگاه اجتماعی آن‌ها بسیار تأثیر دارد. (هتن، ۲۰۱۰: ۳۴)

در افغانستان ضعف هویت ملی و سلطه هویت، به شدت وابسته به عنصر «قومیت»، متجلی است. برای شکل‌گیری هویت ملی، به حضور ارزش‌های انتزاعی نیاز است. ارزش‌ها در افغانستان به دلایل متعدد از مؤلفه‌های قطعی شکل نگرفته‌اند. ارزش‌های نظام (سیستم) اقتصادی غیر فئودال که حیات‌بخش هویت ملی هستند، در این جامعه قابل مشاهده نیستند. «نظام اقتصادی فئودالیت» ساختارها، نهادها، ارزش‌ها و هنجارهای متناسب خود را تولید می‌کند. هویت ملی در بطن فئودالیت شکل نمی‌گیرد پس باید هویت افغانی را به شدت متأثر از قومیت دانست (عالیشاهی همکاران، ۱۳۹۶: ۱۸۰)

هویت ملی در افغانستان، همواره به‌عنوان یکی از مسائل مهم و درخور توجه محسوب می‌شود چراکه تفاوت‌های زبانی، قومی، فرهنگی و مذهبی افراد در افغانستان از یک طرف و شباهت‌های قومی، مذهبی و زبانی اقوام این سرزمین با اقوام کشورهای مجاور از سوی دیگر و همچنین چالش، جنگ، پراکندگی و ویرانی در افغانستان موجب شده است که هویت ملی در این قلمرو شکل نگیرد که یکی از مهم‌ترین دلایل نبود هویت ملی منسجم و چنددستگی مردم افغانستان از لحاظ قومی، مذهبی و زبانی، وجود قومیت‌هایی است که در خارج از مرزهای افغانستان با مردم افغانستان مشترک‌های فرهنگی دارند و باعث می‌شوند که مردم افغانستان به سمت آن‌ها گرایش یابند. هویت ملی در کشورهای دیگر، انسجام، یکپارچگی و همگرایی آن‌ها را در پیداشتهاست و زمینه پیشرفت و توسعه را فراهم ساختهاست؛ بنابراین، ضعف هویت ملی، مسئله‌ای است که در صورت عدم توجه بار دیگر، تعارض، پراکندگی، عقب‌ماندگی و... را در افغانستان سبب می‌شود.

شاخص معنا بخش دوم، شاخص هویت دینی است که در میانه دو هویت فکری اسلام - سکولار قابل شناسایی است. هر یک از این دو هویت فکری ممکن است زیرشاخه‌هایی پیدا کنند که در تقابل اسلام‌گرایان میانه‌رو دیو بندی، تندرو سلفی و سکولارها با یکدیگر نمایان می‌شود که سبب شکل‌گیری وضعیت هویت متقاطع می‌شود. در اواخر دهه ۹۰، همسایگی افغانستان پناهگاه امنی را برای ازبک‌ها، ستیزه جویان تاجیک جنبش اسلامی ازبکستان (IMU) و اوغورهای جنبش اسلامی ترکستان شرقی (ETIM) ایجاد کرد که این بر ناامنی این کشور افزود. در کنار این دو، تندروهای سلفی مثل طالبان، القاعده و گروه تروریستی داعش که برای چند سال افغانستان را به عرصه جنگ خود با حکومت تبدیل کرده بودند، هویت اسلام‌گرای تندرو را رهبری می‌کنند. بنابراین در جنگ داخلی این کشور، شاهد شکاف سیاسی فعال بین اسلام‌گرایان و سکولارها از یک سو، شکاف بین اهل سنت، تشیع و شکاف سیاسی فعال قبیله‌ای بین قبایل رقیب از سوی دیگر هستیم که طی آن بیشتر اقوام و قبایل، مقابل همدیگر صف‌آرایی کرده‌اند. (محقق، ۱۳۹۳: ۶۷) در دوره حکومت طالبان در دهه‌ی ۱۳۷۰ش، و پس‌از آن «دولت کرزای و اشرف غنی» یک هویت قومی برتر، از جایگاه ممتاز هویتی برخوردار و صاحب بیشترین منافع و امتیازات در ساختار سیاسی و اقتصادی این کشور بودند. با ارتقای جایگاه قبیله «پشتون»، فضا برای نقش‌آفرینی هویت‌های ضعیف شده، در ساختار سیاسی - اقتصادی این کشور تنگ‌تر شد و به تدریج این هویت‌ها، به‌عنوان نیروی مخالف، برای بهبودی جایگاهشان در این ساختار و افزایش دامنه تأثیرگذاری خود، دست به یکسری اقدامات واکنشی زدند. این روند در دوره اشرف غنی معکوس شد. در این دوره طالبان علی‌رغم اینکه از قبیله پشتون بودند توانستند به علت نقش‌آفرینی مؤثر در بعضی مناطق افغانستان، امروزه به یکی از بازیگران اصلی تبدیل شوند و کنترل خود را بر کشور اعمال کنند. این موضوعی بود که اقدامات واکنشی «داعش» را، که خود را در ساختار سیاسی جدید افغانستان در حاشیه می‌دیدند برانگیخت. لذا، صف‌آرایی هویتی طالبان و داعش به چالش اصلی در معمای امنیتی افغانستان تبدیل شد. گرچه هر دو در زمان اشغال افغانستان توسط امریکا و در زمان دولت کرزای و اشرف غنی به حاشیه سیاسی رانده شده بودند، و نقشی در ساختار سیاسی نداشتند، باانگیزه‌ی برجسته‌سازی هویتی، مبارزه مسلحانه‌ای را علیه دولت وقت (۲۰۰۱ تا ۲۰۲۱) آغاز کردند؛ اما بعد از تسلط طالبان، داعش به‌عنوان رقیب طالبان و در جهت مخالفت با اهداف طالبان به مبارزه مسلحانه و تروریستی پرداختند. در خبرنامه البناء، داعش پیروزی رقیب ایدئولوژیکی خود را نادرست خواند، زیرا این پیروزی یک فتح به شمار نمی‌رفت، بلکه تصرف کشوری بود که با هماهنگی آمریکایی‌ها مطابق روند صلح در

دوحه انجام شد. به باور داعش، «این صرفاً یک فرآیند انتقال مسالمت‌آمیز قدرت از طاغوتی به طاغوت دیگر بود». البناء بر نقطه مشترک و دردناک جنگجویان خارجی، از جمله جهادگران آسیای مرکزی تأکید کرد و خاطرنشان کرد که «آمریکایی‌ها حکومت طالبان را بازگرداندند و بدون شلیک گلوله به آن‌ها اجازه ورود دادند زیرا طالبان، مهاجران (جنگجویان خارجی) را ترک کردند و متعهد شدند که اجازه تکرار «اشتباه منهن»^۱ را نخواهد داد. (<https://www.khabaronline.ir> 15/8/1400)

نکته مهم در این صف‌آرایی هویتی، استفاده از محرک‌های قومی به منظور بسیج نیروها علیه دیگری بوده است. لذا هریک از جوامع هویتی سکولار و اسلامگرا، با برجسته‌سازی احساسات قومی - قبیله‌ای، توانستند مبارزان زیادی را از هویت‌های قومی مختلف، جذب خود نمایند. بعد از فروپاشی دولت مرکزی و از دست رفتن کنترل دولت مرکزی بر هویت‌های قومی و فکری، این گروه‌ها، خود را در یک وضعیت آنارشی داخلی مشاهده کردند که می‌بایست برای تأمین امنیت خود در مقابل هویت‌های دیگر، به سمت خودیاری حرکت کنند. در این ساختار مهم‌ترین هدف گروه‌های مبارز و مدعیان قدرت، تقویت هویت خود در مقابل دیگری، با استفاده از ابزار نظامی است؛ تاجیک‌ها در دره پنجشیر در مقابل طالبان، داعش علیه طالبان و هزاره‌ها و... در این تنازعات هویتی، پیروزی هریک از این هویت‌ها به منزله باخت هویت دیگر معنی می‌شود. با توجه به متقاطع بودن هویت‌ها، همزیستی مسالمت‌آمیز بین هویت‌ها، مفهوم خود را در این کشور از دست داده است. تاجیک‌ها در پنجشیر، هزاره‌ها در مرکز، افزایش جایگاه و امنیت طالبان را، به مفهوم کاهش امنیت و جایگاه خود می‌بینند و در تلاش برای احیای اعتبار و جایگاه از دست‌رفته خود هستند. این فرآیند دیالکتیک در میان هویت‌های قومی نیز جاری است. این تعارضات هویتی دینی منجر به قتل تعداد زیادی از مردم افغانستان شد. این عامل (دینی) وقتی که با تفرق قومی همپوشی پیدا می‌کند، یعنی هر قوم، مذهب خاص نیز داشته باشد نتیجه آن تشدید اختلافات قومی می‌گردد که تنها در مزار شریف در زمان ورود طالبان (در سال ۱۳۷۵) منجر به قتل ۶۰۰۰ نفر و مفقود شدن ۱۵۰۰۰ نفر می‌گردد (هایمن، ۱۳۷۷: ۱) و امروزه داعش با عملیات انتحاری در افغانستان همان اعمال را انجام می‌دهد. براین اساس شاید هیچ عنصری را به اندازه مذهب، نتوان تأثیرگذار و تعیین‌کننده در مناسبات اجتماعی قومی افغانستان برشمرد. مذهب از آنجاکه در عمق اعتقادات و باورهای مردم افغانستان وجود دارد، در روح و سطوح سنت‌ها و آئین‌های قبیله‌ای نفوذ نموده است. پابندی احساسی به مذهب و درآمیختگی با سنت‌های قبیله‌ای، روح جمعی قبایل را در افغانستان حیات و رونق

¹ Manhattan

بخشیده است. فروافتادگی در سنت‌ها و دل‌بستگی به مذهب ظرفیت ذهنی قبایل را در جهت گشایش عقلانیت و توانایی خرد جمعی محدود نموده و به ظهور و شیوع "عصیبت" در ضمیر ناخودآگاه جمعی میدان داده است. دو مذهب بزرگ تسنن و تشیع که با ریز فرقه‌های خود نودوهشت درصد از مردم افغانستان را پوشش داده‌اند، نوعی "مرز" های الزام‌آور و جداکننده میان پیروان این دو مذهب ترسیم نموده‌اند.

حافظه تاریخی جامعه افغانستان، تعارضات فردی و جمعی متواتری را به خاطر تعلقات و تمایلات مذهبی به یاد دارد. این تعارضات گاه به رویارویی‌های خونینی منجر شده است. هرچند که در گسترش این روند، منافع و اهداف سیاسی تأثیر فوق‌العاده‌ای داشته است اما زمینه‌ها و انگیزه‌های تقویت شده ذهنی جامعه شدیداً مذهبی، به‌طور گسترده فرصت رویارویی‌های مهار نشده را میان پیروان مذاهب رقیب فراهم کرده است.

۳-۱-۲. شاخص خلأ قدرت و آنازشی شدن محیط داخلی

شاخص مهم دیگر فهم چگونگی آنازشی شدن محیط امنیتی داخلی است. همان‌گونه که شکل‌گیری هویت جمعی را می‌توان مبنای ایجاد امنیت اجتماعی دانست، گسست در هویت جمعی نیز به‌مثابه متغیری مؤثر بر ایجاد ناامنی اجتماعی عمل می‌کند. این گسست در صورتی که با فقدان خلأ قدرت مرکز همراه شود محیط داخلی را به سمت آنازشی شدن پیش می‌برد. این محیط زمانی به سامان سیاسی و امنیتی می‌رسد که سهم هریک از بازیگران، در مقوله قدرت و امنیت مشخص شود. علت اصلی استمرار وضعیت آنازشی در محیط داخلی، توافق‌نامه‌هایی است که شامل غالب گروه‌ها نشده است که در ادامه به تبیین فرایند آنازشی شدن محیط داخلی پرداخته می‌شود.

در محیط داخلی افغانستان بازیگران داخلی از شرق، غرب، شمال و جنوب تشکیل شده‌اند که هرکدام از این بازیگران از نیروهای مختلفی تشکیل شده‌اند و اکنون دولت مستقلى وجود ندارد. احزاب و سایر گروه‌های سیاسی افغانستان با نوع حکومت‌داری و قوم‌گرایی متعصبانه «اشرف غنی» مشکل داشتند. در طول دوره شش‌ساله حکومت وحدت ملی نه‌تنها ناامنی‌ها از جنوب به شمال افغانستان گسترش یافت، بلکه گروهک تروریستی داعش نیز بر مشکلات امنیتی افغانستان افزود و عملاً بحران در افغانستان فراگیر شده است. احزاب به‌ویژه جبهه متحد شمال سابق یعنی ازبک‌ها، تاجیک‌ها و شیعیان هزاره، ادامه این وضعیت را، به نفع خود نمی‌دانستند. بعد از سقوط اشرف غنی عناصر منتسب به گروه‌های سلفی سنی، گروه‌های تروریستی، طالبان و داعش، بازیگران داخلی بحران شدند که وجود

این تفکرات و جریان‌های نامتجانس و متعارض، مانع از شکل‌گیری دولت وفاق ملی می‌شود که علاوه بر ناهمگونی فکری، ریشه‌دار نبودن دموکراسی و مردم‌سالاری باعث آناارشی شدن محیط داخلی شده است. تحركات خشونت‌آمیز «داعش» در افغانستان از یک سو و نابسامانی‌ها و ناامنی‌های ناشی از فقدان دولتی فراگیر و مقتدر از سوی دیگر، ضرورت تسریع در روند برپایی «دولت وحدت ملی» را در این کشور با مشکل مواجه کرده است. از طرفی داعش ادعای خلافت دارد و روش این گروه نیز خشن‌تر است. لذا جذابیت بیشتری برای اسلام‌گرایان افراطی و رادیکال دارد. علاوه بر این به‌رغم شکنندگی بسیار زیاد وحدت در افغانستان، باید اذعان کرد تهدیدات داعش در صورت عملی شدن در افغانستان، پای بسیاری از قدرت‌های منطقه‌ای به‌ویژه چین و روسیه را در افغانستان باز خواهد کرد. (ذوالفقاری و عمرانی، ۱۳۹۶: ۱۷۱)

۳-۱-۳. مداخله بازیگران خارجی

سومین شاخص بحران‌زا، مداخله بازیگران خارجی است که در دودسته کلی، بازیگران منطقه‌ای و فرا منطقه‌ای در فضای امنیتی افغانستان اقدام به کنش می‌کنند. مشکل عمده در حالت آناارشی بودن محیط داخلی این است که هنگامی که بازیگران داخلی متکثر می‌شوند نیروهای خارجی نیز صرفاً به یک یا چند گروه معطوف می‌شود نه همه گروه‌ها، این امر سبب می‌شود که واگرایی در محیط داخلی شدت یابد؛ زیرا این مداخلات بر اساس حمایت از هویت‌های متعارض شکل گرفته است. پاکستان، ترکیه، قطر، مصر، امارت متحده عربی، عربستان سعودی، ائتلاف امریکا، روسیه، چین و آسیای میانه مهم‌ترین بازیگران منطقه‌ای و فرا منطقه‌ای در این کشور هستند. به‌طور کلی می‌توان گفت، شرایط امروز افغانستان، انعکاسی از تقسیم‌بندی‌های منطقه‌ای و بین‌المللی قدرت است. خروج ظاهری امریکا در افغانستان سبب شده است که قدرت‌های منطقه‌ای بدون حضور قدرت هژمون، کنشگری کنند و همین امر «واگرایی» را حداکثری کرده است.

پاکستان: از جمله کنشگران منطقه‌ای است که علاوه بر کمک‌های لجستیک، به‌طور مستقیم در افغانستان در چهاردهه گذشته بخصوص پس از تاسیس طالبان ایفای نقش کرده است. پاکستان در جنوب شرق آسیا دارای حدود ۲۶۷۰ کیلومتر مرز مشترک با افغانستان است. روابط دو کشور از همان ابتدا دچار تنش بوده و عمدتاً پاکستان در پی اعمال نفوذ در افغانستان بوده است. مثلاً در دوره‌ی جهاد مردم افغانستان علیه شوروی سابق، پاکستان از برخی گروه‌های مجاهدین حمایت به عمل آورد. و سپس دوران طلایی اعمال نفوذ این کشور بر افغانستان دوره امارت طالبان بود. اسلام‌آباد پس از سقوط طالبان

در سال ۲۰۰۱م باهدف جلوگیری از سقوط مهره‌های خود در افغانستان به اشکال مختلف از گروه‌های افراطی و طالبان حمایت کرده است. در سال ۲۰۲۱ اولین کشوری بود که موجودیت طالبان را به رسمیت شناخت و درجنگ علیه احمد مسعود به کمک طالبان اقدام کرد. (Saeed, Saim; Olivier, Christian (18 August 2021) اهداف پاکستان از جنبه ژئوپلیتیکی به ایجاد یک دولت همسو و ضعیف در افغانستان، نادیده گرفتن خط مرزی «دیورند»، تضعیف قدرت و توانایی ملی افغانستان منتهی شده است. از نظر ژئوکالچر، حمایت از قومیت پشتون (حمایت ابزاری) و بسط نفوذ ایدئولوژیک در افغانستان (سنی گرایی متعصب) مدنظر است. از جنبه ژئواستراتژیک، دسترسی مستقیم به منطقه آسیای مرکزی، دادن عمق استراتژیک به پاکستان در برابر هند و تحت تأثیر قرار دادن روابط ایران و افغانستان مورد نظر است. از نظر ژئو-اکنومیک، گشایش راه حیاتی ترانزیت بین پاکستان و بازار آسیای مرکزی، امکان دسترسی به منابع نفت و گاز کشورهای آسیای مرکزی و تبدیل افغانستان به بازارهای کالاهای مصرفی مدنظر قرار گرفته است (گرر، ۱۳۸۶: ۱۵) لذا پاکستان به حاکمیت پشتون‌ها متمایل است که نزدیکی و مشترکات قومی و زبانی با اقوام پاکستان دارند؛ زیرا تصور می‌کند با این قوم، بهتر می‌تواند درباره مسائل مورد مناقشه دو طرف کنار بیاید. (سبجانی، ۱۳۸۸، ۱۲۰) پاکستانی‌ها معتقدند که ایجاد یک افغانستان تحت‌الحمایه، می‌تواند منافع ذیل را برای آن‌ها در برداشته باشد ۱- پیدا کردن عمق استراتژیک؛ ۲- دسترسی به منابع دست‌نخورده افغانستان؛ ۳- استفاده از افغانستان به‌عنوان یک پایگاه در جهت پخش نفوذ خویش در آسیای میانه؛ ۴- دسترسی به یک‌راه مواصلاتی به آسیای میانه؛ ۵- از بین بردن معضل خط دیورند (عصمت الهی، ۱۳۸۹، ۵).

ترکیه: تلاش می‌کند از دولت خلیفه محور امارت اسلامی طالبان حمایت کند. چراکه برای منافع اقتصادی آنکارا در افغانستان بسیار اهمیت دارد چراکه تلاش می‌کند از اهرم آن‌ها برای پیگیری منافع ترکیه در افغانستان استفاده کند. ترکیه از سال‌های قبل از سپتامبر ۲۰۰۱ روابط نزدیکی با طالبان داشته و حتی هزینه مدرسه‌هایشان را تأمین کرده و ترکیه به دنبال این بوده که در این منطقه پایگاه امنیتی ایجاد کند. از طرف دیگر روابط نزدیکی با پاکستان دارد که سررشته همه این‌ها دست پاکستان است. (news >26.5.1400 <https://www.isna.ir>) از سوی دیگر با توجه به گرایش‌های اسلامی دولت ترکیه، حضور این کشور نیز با حساسیت کمتر طالبان روبرو خواهد شد. حضور در افغانستان از منظر ژئوپلیتیک برای ترکیه بسیار حائز اهمیت است زیرا این کشور خود را حلقه وصل آسیای میانه و خاورمیانه و شبه قاره هند به شمار می‌آورد و در همین راستا است که

«خلوصی آکار» وزیر دفاع ترکیه، افغانستان را «قلب» آسیا توصیف کرده تا اشاره کند که حضور ترکیه در افغانستان افق‌ها برای توسعه‌ی نفوذ سیاسی و افزایش فرصت‌های سرمایه‌گذاری در کشورهای همسایه را ایجاد خواهد کرد. ترکیه همچنین به طور خاص چشم به پروژه گذرگاهی (Lapis Lazuli corridor) موسوم به «راه لاجورد» بسته است که افغانستان را از طریق ترکمنستان و جمهوری آذربایجان و گرجستان به ترکیه متصل می‌کند و اینگونه بر ارزش ژئوپلیتیک ترکیه به‌عنوان گذرگاه انرژی می‌افزاید. علاوه بر ملاحظات ژئوپلیتیک و رقابت‌های منطقه‌ای درباره افغانستان، حضور اقتصادی و بازسازی این کشور نیز انگیزه دیگری است که ترکیه و حتی قطر بخواهند نقش خود را در افغانستان پررنگ کنند زیرا برقراری یک حکومت باثبات زیر چتر طالبان به دوحه و آنکارا فرصت سرمایه‌گذاری در بازار مصرف بزرگی را فراهم خواهد کرد و حتی باعث افزایش داد و ستد آنها با کشورهای همسایه افغانستان از طریق این کشور خواهد شد؛ (<https://www.irna.ir/new15/6/1400>) بویژه که طالبان نیز از چنین امری استقبال کرده است.

کشورهای عربی: سیاست قطر با کشورهای عربی منطقه در قبال افغانستان متفاوت است. قطر سیاست خود را با ترکیه تنظیم کرده است و تقریباً سیاستی مشابه سیاست ترکیه را پیش می‌برد. قطر با طالبان ارتباط نزدیک دارد و آن را قدرتی نزدیک به ایدئولوژی اخوان المسلمین می‌بیند که می‌تواند روی آن به‌عنوان بازیگری مؤثر حساب کند. برای همین آینده افغانستان را منهای طالبان نمی‌بیند. (Shams, (US.) "Shamil (4 March 2020) دویچه وله

عربستان و امارات از یک طرف به دلیل رقابتی که با قطر دارند نمی‌خواهند خود را از تحولات افغانستان دورنگه دارند و از طرفی عربستان و امارات بیم آن دارند که در صورت حضور نداشتن در افغانستان فعالیت گروه‌های مسلح در منطقه افزایش یافته و امنیتشان را در معرض تهدید قرار دهند. بر این اساس عربستان سعودی به‌عنوان پایگاه تروریسم تکفیری و وهابی، همواره خود را کشوری تأثیرگذار و تعیین‌کننده در تحولات افغانستان می‌داند. این کشور با توجه به نوع ارتباط با گروه‌های تروریستی تکفیری در پاکستان و افغانستان، همچنان توانسته ارتباط گسترده‌ای با این گروه‌ها داشته باشد. ساخت بزرگ‌ترین مرکز دینی وهابیت توسط عربستان سعودی در شهر کابل، یکی از مهم‌ترین فرصت‌ها و بسترهای ایدئولوژیک است که دولت افغانستان در دوره حامد کرزی در اختیار این کشور قرار داده است. (<https://www.iribnews.ir/30/5/1400>)

باید توجه داشت که همواره یکی از مهم‌ترین اهداف سیاست خارجی عربستان سعودی، گسترش

نفوذ در کشورهای اسلامی با ترویج وهابیت بوده است. ریاض تلاش دارد از افغانستان به عنوان پُلی برای ترویج وهابیت و افراطی‌گری در آسیای مرکزی، سین کیانگ چین و جنوب روسیه استفاده کند و در این راستا تمایل دارد با طالبان همکاری نماید. به نظر می‌رسد عربستان سعودی و امارات متحده عربی، شریک طرح طالبانیزه کردن قدرت در عرصه حکمرانی آینده افغانستان هستند و با آمریکا هماهنگ شده‌اند. مطلوب عربستان سعودی در خصوص چشم‌انداز آینده قدرت در افغانستان، ایجاد امارت اسلامی توسط طالبان در افغانستان است.

اعلام ضرورت الحاق مناطق مسلمان‌نشین روسیه به قلمرو دولت به اصطلاح اسلامی توسط داعش و نیز حضور صدها تاجیکی و ازبک تبار در اردوگاه‌های این گروه تروریستی در سوریه، موجب شده که روس‌ها اوضاع را خطرناک ارزیابی کرده و بر این باور باشند که داعش، منطقه شمال افغانستان را به عنوان پایگاه جهت گسترش حضور خود در آسیای مرکزی قلمداد می‌نماید. بر اساس همین شرایط و در واکنش به این اتفاقات، پوتین شرایط اخیر افغانستان را خطرناک ارزیابی نمود. از سویی دیگر، روسیه با توجه به عبرت گرفتن از تجربه تلخ شکست نیروهای ارتش سرخ در افغانستان و نیز عدم توانایی نیروهای آمریکایی و ناتو در برقراری ثبات در افغانستان، اکنون تمایلی به اعزام سربازان خود به این کشور ندارد و ترجیح می‌دهد به صورت غیرمستقیم و از طریق تجهیز و حمایت از طالبان مخالف داعش، به مبارزه با موج افراط‌گرایی جدید بپردازد. در مجموع تعارض منافع قدرت‌های منطقه‌ای و فرا منطقه‌ای سبب شده است که بر سر چگونگی تشکیل دولت، در چهاردهه گذشته اجماعی وجود نداشته باشد و همین امر به مثابه یک عنصر مهم تشدیدکننده بحران در افغانستان عمل نماید. دخالت بازیگران و قدرت‌های خارجی - در پی جویی منافع خود - در بحران افغانستان سبب شده تا طرح‌های سازمان ملل متحد نیز راه به جایی نبرد. اتخاذ سیاست‌های دوگانه توسط اکثر دولت‌های خارجی درگیر در بحران این کشور سبب عدم وفاق ملی شده است.

۴-۱-۳. شاخص اقتصاد سیاسی (منابع معدنی-مواد مخدر)

شاخص چهارم و مهم در تعارضات افغانستان، شاخص اقتصاد سیاسی (بی‌ثباتی و بحران در مواد مخدر-فقر) است که یک متغیر کانونی است که به شدت بر فقدان امنیت اجتماعی در افغانستان مؤثر است. طالبان بخصوص در جنوب افغانستان به‌طور فزاینده‌ای در بازار مواد مخدر نقش داشته و دارند. به دلیل حمایت‌های همه‌جانبه طالبان از کشت و تجارت مواد مخدر، این کشور بزرگ‌ترین تولیدکننده تریاک در جهان بوده است (Glaze, 2011:50). تجارت مواد مخدر برای تأمین مالی طالبان و القاعده،

یک تهدید حیاتی برای نیروهای ائتلاف اثبات ملی افغانستان بوده است؛ مهم‌ترین عاملی است که نه از سوی هویت‌های داخلی و نه از سوی کشورهای خارجی از جمله ایران، روسیه، چین، ترکیه و... قابل چشم‌پوشی نیست. یکی از اهداف گروه‌های درگیر در افغانستان دستیابی و کنترل بر کشت موادمخدر در این کشور است تا از آن به‌عنوان اهرمی در جهت رسیدن به خواسته‌های سیاسی استفاده کنند. زمانی که داعش وارد این کشور شد، به جذب جوانان بی‌کار ورود آوری از طریق کشت موادمخدر شد؛ دستیابی طالبان القاعده در مدت دو دهه گذشته به مواد مخدر، توانمندی این گروه را در جنگ داخلی افزایش داده و به تداوم این بحران و تضعیف امنیت اجتماعی کمک کرده است. نزدیک به ۷۰ درصد از کاشت تولید تریاک در دست نیروهای طالبان بوده است در عین حال این گروه انحصار خرید و فروش اسلحه و تجهیزات نظامی در مناطق تحت کنترلشان را نیز در دست داشتند. (ذاکری ۱۳۹۸: ۳۸) لذا تروریسم و مواد مخدر در افغانستان کاملاً با همدیگر ارتباط دارند؛ به همین دلیل متغیر مواد مخدر، شاید یکی از تفاوت‌های بنیادین تحولات این کشور با سایر کشورهای دستخوش بحران باشد. در عین حال افغانستان کشوری فقیر و توسعه‌نیافته است که دسترسی به آب‌های آزاد نیز ندارد. همچنین با سه کشور رقیب آمریکا یعنی روسیه، چین و ایران نزدیک و یا هم‌مرز است. گرچه افغانستان با روسیه مرز مشترک ندارد اما این کشور دروازه ورود به آسیای مرکزی محسوب می‌شود. به همین دلیل آمریکا به دنبال گسترش ناامنی و مقابله با کشورهای همسایه افغانستان بوده است. (<https://www.tasnimnews.com/29/6/1400>)

البته افغانستان دارای منابع معدنی زیادی مانند منابع لیتیوم در هلمند، مس و... است که طمع کشورهای منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای را به خود جلب کرده است که این خود بر ناامنی در افغانستان دامن می‌زند. هم‌سایه مواد مخدر، منابع معدنی، نیاز بازار افغانستان به به دلیل عدم وجود کارخانه‌ها انگیزه قدرت‌های بیگانه را جهت دخالت در این کشور افزایش داده است. تداخل این رقابت‌ها بر سر مسائل، وضعیت این کشور را بسیار شکننده و مناسب برای بهره‌گیری گروه‌های تروریستی کرده است.

۲-۳. محیط داخلی آشوب‌زده و حضور داعش؛

گسترش خشونت از سوی عناصر وابسته به داعش و سایر گروه‌های تروریستی در جنوب آسیا بخصوص پاکستان افغانستان و مستعد بودن آسیای میانه تا حد زیادی از درک و واکنش ضعیف دولت‌ها، عدم اجماع نخبگان (گروه‌های مؤثر بر قدرت و قدرت‌های منطقه‌ای) برای دولت سازی، تضادهای

هویتی و ایدئولوژیکی و... نشئت می‌گیرد. پاسخ دولت و ائتلاف آمریکایی در مدت دو دهه به افراط‌گرایی خشن افغانستان به استفاده از زور یا به اصطلاح مواجهه^۱ (مقابل نظامی صرف) محدود شده بود و تمایلی به سمت مدیریت بحران نشان نداده بود؛ در این وضعیت صرفاً به صورت موقت و محدود ممکن بود یک بحران فروکش کند اما باعث امکان بازگشت بحران حداکثری می‌شود. زیرا چنانچه در مباحث نظری امنیت اجتماعی، گذشت امکان کنترل بحران در وضعیت عوامل آشوب زای متکثر، بسیار دشوار خواهد بود. اگر رویکرد مسلحانه ابزار خود را دارد و نباید از آن صرف‌نظر کرد؛ اما در بیش از سه دهه مقابله با گروه‌های تروریستی در افغانستان شواهد و مدارک به وضوح نشان می‌دهد که مشکلی که دولت‌های «فرومانده» با آن روبرو هستند، پیچیده است و به یک راهبرد چندجانبه جهت مدیریت بحران نیاز دارند. چنانچه در بخش‌های قبل گذشت مدیریت بحران در افغانستان که مبتنی بر تئوری امنیت اجتماعی ریشه‌های متعدد و متکثر داخلی و خارجی دارد نیازمند یک‌راه حل مرکب و پیچیده داخلی و خارجی است تا بتواند مجدد، عناصر هویت‌ساز و امنیت ساز را به نقطه تعادل برساند و از حالت احساس تهدید و ناامنی خارج کرده و فضای ادراکی را به سمت تعامل سوق دهد.

در تحلیل محیط داخلی آشوب‌های افغانستان و موقعیت داعش در آن، بایستی در نظر داشت که گروه‌های آشوب‌هایی همچون داعش از لحاظ پیوندهای عقیدتی و لجستیکی خود، فراملی هستند؛ بدون فهم ارتباط آن‌ها با قدرت مای بین‌المللی، نمی‌توان به فهم درستی از این گروه‌ها رسید. همچنین پیچیدگی این چالش‌ها نتیجه ده‌ها سال ضعف حکمرانی در کشورهای آسیب‌دیده و همچنین اجرای ضعیف سیاست‌های مربوط به مقابله با تروریسم در این کشورها است. وجود مؤسسات دولتی ناکارآمد، غفلت از جوامع حاشیه‌نشین، عدم تعامل سازنده با بازیگران جوامع محلی و افزایش جمعیت جوان همه باهم در این مسئله نقش داشته و گروه‌های تروریستی از این خلأها استفاده می‌کنند. افغانستان قبل از این هم، اهمیت بالایی برای داعش داشت، در واقع بنیان‌های آن‌ها نیروهای آن‌ها همان جدائده‌های القاعده و طالبان هستند ولی پس از شکست این گروه تروریستی در عراق و سوریه به محلی برای تقویت و بازسازی دوباره آن‌ها در افغانستان تبدیل شدند. تعداد دقیق جمعیت داعش در افغانستان معلوم نیست اما طبق گزارش‌هایی که ارائه شد در حدود ۱۰ هزار دانشی در افغانستان وجود دارند و ب نظر هر روز بیشتر می‌شوند و این برای همسایگان افغانستان بسیار نگران‌کننده است. (<https://www.isna.ir/27/7/1400>) فروپاشی دولت مرکزی و خروج امریکا و ب قدرت رسیدن

^۱ COPING

طالبان نقطه عطفی در گسترش نفوذ داعش در این کشور بوده و داعش را جرح تر و مقتدرتر کرده است به طوری که در سه ماه گذشته ۵۵ عملیات انتحاری انجام دادند. (<https://www.irna.ir>.27/8/1400)

گروه هویتی سلفی-تکفیری امروزه به یکی از بازیگران جدی تحولات سیاسی افغانستان تبدیل شده و توانست با استفاده از فضای خلأ قدرت موجود، حوزه نفوذ و تاثیرگذاری خود را در این کشور افزایش دهد. در واقع، فقدان یک اقتدار مرکزی قدرتمند به احساس ناامنی هویت‌های مختلف در مقابل یکدیگر دامن زد و لذا هر یک از هویت‌های موجود در یک آنارشی نوظهور داخلی باهدف ارتقای جایگاه و امنیت خود، وارد منازعه طولانی مدت با یکدیگر شدند. تحرکات اخیر داعش در این کشور و تلاش آن برای انتقام از طالبان و شیعیان، یک زنگ خطر جدی برای بازگشت بقیه اعضای این گروه تروریستی به این کشور است. به گونه‌ای که "مطالعات خاور نزدیک و واشنگتن" در گزارشی اعلام کرد که تعداد زیادی داعشی اخیراً بعد از قتل بغدادی به افغانستان مهاجرت کرده‌اند....

<https://www.tasnimnews.com> /2021/08/13) به حاشیه رانده شدن بسیاری از گروه‌ها و قبایل محلی از ساختار قدرت و ترتیبات اجتماعی جامعه، مهمترین فرصت را برای بازگشت بیشتر داعش به افغانستان فراهم کرده است. این گروه تروریستی، در دوران دولت اشرف غنی نیز توانسته بود، از گروه‌های حاشیه‌ای و ناراضی و فقیر جهت سربازگیری، نهایت بهره‌برداری را بنماید. از یک سو طرفداران طالبان و القاعده و از سوی دیگر عناصر بسیار رادیکال از شبه نظامیانی که از شورش‌ها علیه دولت مرکزی حمایت می‌کردند، در مقابل تقاضای داعش آسیب‌پذیر هستند. لذا امروزه، گسترش جنگ داخلی در افغانستان بین نیروهای داعش و طالبان، این فرصت را در اختیار داعش برای قدرت‌یابی مجدد و خروج از تنگنای ژئوپلیتیکی بعد از شکست در عراق و سوریه، داده است. اگر چه ممکن است داعش با خلأ رهبری مواجه باشد اما ممکن است انگیزه مضاعفی برای بازیابی هویت این گروه در فضای عملیاتی دیگری به وجود بیاورد. فضای سیاسی شکننده افغانستان، می‌تواند گزینه مناسبی برای آزمون احیا و بازگشت در اختیار این گروه قرار دهد تا بار دیگر با سازماندهی مجدد، قدرت چالش‌گری خود را احیا کنند.

نتیجه‌گیری

پیش‌بینی وضعیت آینده افغانستان و جایگاه گروه‌های معارض در این کشور نیازمند بازخوانی وضعیت فعلی ارائه صورت‌بندی مشخصی از موقعیت و میزان قدرت و اثرگذاری هریک از این قدرت‌ها می‌باشد. در حال حاضر افغانستان فاقد دولت است و هنوز کشورها و سازمان ملل متحد طالبان را

به رسمیت نشناخته است و البته طالبان در این مدت سرپرستی بر افغانستان توانستند امتحان خود را پس بدهند و آزمونی موفق از خود ارثه بدهند؛ همچنین همانند دو دهه قبل که پس از اخذ قدرت موفق نبودند اکنون هم، با این شرایطی که دارند و سیاست هایی که در پیش گرفتند موفق نخواهند شد و داعش هم از این موقعیت استفاده کرد و مرحله به مرحله بر تعداد نیروهای خود می افزاید؛ بر این اساس جایگاه گروه های معارض و فهم آنها و احساس آنها از میزان تهدید و ناامنی موجود سبب شده است، که محیط داخلی افغانستان آشوبزا و آناشیک شود. که ریشه این منازعات امروز در افغانستان به شاخص های معنابخش هویتی (قبلیه ای، دینی)، به شاخص خلأ قدرت و ناتوانی طالبان در ایجاد امنیت، شاخص مداخله قدرت های خارجی بازگشت می کند؛ با بررسی شاخص های آشوبزا این نتیجه حاصل می شود که بحران سیاسی و چالش امنیتی حادث شده در افغانستان از سه سطح فرهنگی - اجتماعی، اقتصادی - سیاسی و نیز ژئوپلیتیکی نشات می گیرد. خشونت های داخلی بین هویت های متعارض نه تنها مانع از این بوده تا یک اقتدار مدنی فراگیر، و رای هویت های محلی، قومی و قبلیه ای شکل بگیرد، بلکه فضا را برای مداخلات قدرت های خارجی از طریق پشتیبانی از هر یک از هویت های درگیر، فراهم کرده است و بیش از پیش زمینه برای استمرار و تشدید بحران فراهم شده است. در وضعیت تصاعد بحران، نمی توان هیچ چشم انداز روشنی را برای بازگشت صلح و ثبات در افغانستان متصور شد. همچنین این نکته روشن است که بحران داخلی افغانستان، راه حل نظامی ندارد و مذاکره باهدف به تعادل رساندن گروه های درگیر، تنها راه حل قابل تصور برای پایان این بحران است. و آلا داعش تبدیل به نیرویی فراملی میشود و امکان و انگیزه بسیار بالایی برای کنشگری در افغانستان پیدا خواهد کرد. مسیرهای قابل آزمون برای حل بحران افغانستان و حداقلی ساختن امکان عدم قدرت یافتن داعش شکل گیری یک دولت موقت از همه قومیتها و گروه ها و برگزاری سریع انتخابات در این کشور است و آلا باین تفکر سلفی - قومیتی که طالبان دارند افغانستان باین وضعیت روز به روز بدتر خواهد شد.

کتابنامه

- بوزان، باری (۱۳۷۸). مردم، دولتها و هراس، ترجمه پژوهشکده مطالعات راهبردی، تهران: انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- ذوالفقاری، مهدی و عمرانی، ابوذر (۱۳۹۶). «تاثیر حضور داعش بر امنیت جمهوری اسلامی ایران»، فصلنامه پژوهشهای سیاسی جهان اسلام، ۲(۷).
- رشید، احمد رشید (۱۳۸۲). طالبان، ترجمه شنجیش خند، چاپ اول، تهران: انتشارات بقیه روی، پل (۱۳۸۲). «معمای امنیت اجتماعی»، ترجمه منیژه نویدنیا، مطالعات راهبردی، سال ششم، شماره ۳.
- سبحانی، مهدی (۱۳۸۸). «راهبرد جدید آمریکا در افغانستان»، فصلنامه سیاست خارجی، ۳(۲۲).
- عالیشاهی، عبدالرضا و همکاران (۱۳۹۶). «بررسی دلایل حضور گروهک تروریستی - تکفیری داعش در افغانستان براساس تئوری دومینوی ویلیام بولیت»، فصلنامه ژئوپلیتیک، ۱(۱۳).
- عصمت الهی، محمدهاشم و دیگران (۱۳۷۸). جریان پرشتاب طالبان، تهران: الهدی.
- غفاری نسب، اسفندیار (۱۳۹۷). «هویت قومی و هویت ملی در افغانستان: مورد مطالعه دانشجویان تعلیم و تربیه کابل»، دوفصلنامه جامعه شناسی سیاسی جهان اسلام، ۶(۳).
- گرر، فردریک (۱۳۸۶). «ریشه یابی اختلافات افغانستان و پاکستان، احیای طالبان»، ترجمه: محمدمامین خرمی، همشهری دیپلماتیک، شماره ۱۷.
- گیدنز، آنتونی (۱۳۷۸). تجدد و تشخیص، ترجمه ناصر موفقیان، تهران: نشر نی.
- محقق، سبحان. (۱۳۹۳). «جنگ همه علیه همه در لیبی». کیهان، ۵ شهریور، آنلاین: <http://kayhan.ir/fa/news/22360>
- محمودی، زهرا و ملازهی، پیرمحمد (۱۳۹۵). «داعش در افغانستان؛ ماهیت، اهداف و چشم انداز آن»، فصلنامه رسانه بین الملل، ۲(۱).
- هایمن، آنتونی (۱۳۷۳). «اهمیت افغانستان برای آسیای مرکزی»، ترجمه حسن نورائی بیدخت، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، ۲(۲).
- Abazi, Enika. (2003). "Societal Security Dilemma and the Prospect for Cooperation and Conflict in the Balkans: The Case of Kosovo/a. Institute of Political Science of the HAS, Budapest, European Studies 3, <https://hal.archives-ouvertes.fr/hal-01552166>.
- <https://www.frstrategie.org/web/documents/programmes/observatoire-du-monde-arabomusulman-et-du-sahel/publications/en/14.pdf>.

- Bilgic, Ali. (2012). "Towards a new societal security dilemma: comprehensive analysis of actor responsibility in intersocietal conflicts", *Review of International Studies*, Vol.39, No.1.
- Buzan, B. (1991) *People, States and Fear. An Agenda for International Security Studies in the Post-Cold War Era*. Harvester Wheatsheaf and Boulder.
- Castells, Manuel,(2010), Wiley- Blackwell, A John Wiley and sons, LTD.
- Foreign Fighters: An Updated Assessment of the Flow of Foreign Fighters into Syria and Iraq," The Soufan Group, December 2015, http://soufangroup.com/wp-content/uploads/2015/12/TSG_ForeignFightersUpdate3.pdf (accessed Sept 13,2017)
- Hough, P. (2004) *Understanding Global Security*. New York: Routledge.
- Panić , Branka. (2009). "Societal security – security and identity." *WESTERN BALKANS SECURITY OBSERVER*, No.13, April-June,
- Saleh, Alam. (2010). "Broadening the Concept of Security: Identity and Societal Security." *Geopolitics Quarterly*, Volume: 6, No 4, Winter 2010,
- Waever, O. (2008) 'The Changing Agenda of Societal Security.' In *Globalization and Environmental Challenges, Reconceptualizing Security in the 21st Century*, ed. H. G. Brauch, U. O. Spring, C. Mesjasz, J. Grin, P. Dunay, N. C. Behera,
- holleis, Jennifer; Hussein, Mehyeddin (18August 2021). "Taliban victory: A likely boost for Islamist extremists in the Middle East". دویچه *Government of Germany*. Retrieved 23 August 2021.
- Fawaz, Gerges, (2014); *ISIS and the Third Wave of Jihadism*, *Middle East Journal*, Issue 767, Vol.113
- Hettne, B. (2010); "Development And Security: Origins and Future", *Journal Of Security Dialogue*, Vol. 41, No. 1, p, 34.
- Katzman, Kenneth, (2017); *Afghanistan: Post-Taliban Governance, Security, and U.S. Policy*, *Specialist in Middle Eastern Affairs*, Vol14, Issue 3. (<https://www.khabaronline.ir › news15/8/1400>).
- <https://www.isna.ir27/7/1400>.
- (<https://www.isna.ir › news26/5/1400>).
- <https://www.irna.ir › new15/6/1400>.
- <https://www.iribnews.ir › news30/5/1400>).
- (<https://www.tasnimnews.com › news29/6/1400>).
- (<https://www.irna.ir › news.27/8/1400>).

- Zelin, A. Y. (2015, January). The Islamic State. Retrieved from. <https://www.youtube.com/watch?v=oIm76e1vMv0>.
- <https://www.tasnimnews.com/en/news/2021/08/13/2553606/iran-closes-consulate-in-mazar-i-sharif-as-fighting-escalates-in-northern-afghanistan>
- Shams, Shamil (4 March 2020). "US-Taliban deal: How Pakistan's 'Islamist support' finally paid off". دوپچه وله.
- Saeed, Saim; Olivier, Christian (18 August 2021). "Taliban victory in Afghanistan spells trouble for the neighbors". Politico Europe. اكسل اشپرينگر اس.اى. and پليتيكو. Retrieved 23 August 2021